

کتابخانه‌های عمومی و اصلاح الگوی مصرف علمی و فرهنگی

نامگذاری سال ۱۳۸۸ به نام سال اصلاح الگوی مصرف فرصتی بدست داد تا نقش کتابخانه‌های عمومی در این رابطه بررسی شود. به طور معمول وقتی بحث الگوی مصرف و اصلاح آن به میان می‌آید ذهن‌ها همه به مصرف انرژی و بیش از همه به بنزین و آب و برق و مواد مشابه آن معطوف می‌شود. در حالی که الگوی مصرف به همه مسائل زندگی اعم از آب، برق، خاک، هوا، طبیعت، فرهنگ و دیگر مسائل و وسایل زندگی تا برسد به وقت، که عزیزترین شیء در نزد انسان است و اغلب مورد غفلت قرار می‌گیرد مربوط می‌شود.

ممکن است بعضی چنین تصور کنند یا معتقد باشند که در امور علمی و به ویژه فرهنگی هزینه هراندازه باشد جایز است. به عبارت دیگر امور فرهنگی آنقدر مهم است و یا آنقدر مظلوم واقع شده است که هر چه در این مورد هزینه شود باز هم کم است. اما به نظر می‌رسد این مسئله با توجه به محدودیت منابع با برنامه ریزی و توجه به تأثیر گذاری امور فرهنگی منافات دارد. طرح مقوله ای به نام مهندسی فرهنگی از جهتی شاهد بر این مدعاست که امور فرهنگی هم و شاید بیش از همه موارد نیاز به برنامه ریزی، مهندسی و اصلاح الگو دارد. چه بسا مواردی که به نام فرهنگ هزینه می‌شود اما بازده فرهنگی ندارد و شاید در بعضی موارد تأثیر ضدفرهنگی داشته باشد، و چه بسا مواردی که به لحاظ فرهنگی باید حتما اجرا شود، ولی بودجه و اعتباری برای آن در نظر گرفته نمی‌شود.

بنابراین سوال اساسی این است که آیا می‌توان برای امور علمی و فرهنگی هم الگوی مصرف داشت؟ آیا الگوی مصرف در امور علمی و فرهنگی تنها بررسی هزینه‌هاست و یا فایده و اثربخشی آن هم می‌تواند و یا باید لحاظ شود؟ و از همه مهم‌تر آیا نوع نگرش و رویکرد علمی و فرهنگی انتخاب شده صحیح است؟ و این که اگر صحیح نباشد چه میزان بر الگوی مصارف علمی و فرهنگی تأثیرگذار است؟ آیا بررسی و ایجاد الگویی با کمترین هزینه که بتوان بیشترین بهره را از آن برد می‌تواند به عنوان الگوی مصرف علمی و فرهنگی تلقی شود؟ آیا جلوگیری از تکرار و چندباره کاری‌ها در امور فرهنگی به الگوی مصرف آنها مرتبط است؟ آیا می‌توان مشخص کرد که در مواد خواندنی برای چه باید خواند، چه باید خواند، چگونه باید خواند تا بازدهی به حداکثر

برسد؟ در مورد مصارف غیر خواندنی علمی و فرهنگی هم به گونه ای دیگر. آیا در این مورد می توان شاخص هایی را برای تأثیرگذاری تعیین نمود؟ آیا صرفاً تعیین میزان صرف وقت مطالعه به عنوان شاخص فرهنگی کفایت می کند؟ و یا اینکه باید شاخص هایی بر چگونگی خواندن (به طور عام) و چگونگی اثربخش کردن فراهم نمود؟ مصارف علمی و فرهنگی آنقدر گسترده و وسیع است که همه زندگی و تاریخ ما را می پوشانند و آنقدر اهمیت دارد که اگر همه هم و غم ما متوجه آن باشد، ارزش آن را دارد، زیرا که بر روی بقیه الگوهای مصرف تأثیر می گذارد.

برای آن که از کلی گویی اجتناب شده باشد، به ذکر نمونه ای بسنده می کنم. ما در دانشگاه های خود که مهد پرورش انسان های خلاق، مبتکر، مصمم و آینده ساز است و متولیان پیشرفت و توسعه در آن تربیت می شوند، تا چه اندازه به مصارف علمی و فرهنگی توجه می کنیم تا چه رسد که برای آن الگویی داشته باشیم؟ در دانشگاه های ما برای تدریس، نوشتن پایان نامه و رساله، و برای نگارش مقالات پژوهشی از چه منابعی استفاده می شود و به اصطلاح آبخشور مصارف علمی و فرهنگی ما کجاست؟ شما اگر به پایان نامه ها و مقالات منتشره در دانشگاه ها نگاه کنید، به ویژه آنجا که مبانی نظری مطرح می شود جز استناد به منابع غربی آن هم از قرن ۱۹ به بعد کمتر چیز دیگری را مشاهده می کنید. ممکن است گفته شود که غرب از نظر علوم جدید و به ویژه تکنولوژی از ما بسیار جلوتر است و حتی در مبانی نظری فنی هم باید به آنان استناد کرد. اگر از مناقشه در این مورد بگذریم که خود جای بحث دارد، سوال این است که در علوم انسانی چه می توانیم بگوییم؟ مسائل مرتبط با علوم انسانی، به ویژه آنهایی که باید در نشریات بین المللی چاپ و منتشر شوند کجا از هویت ایرانی - اسلامی نه به گزاف، بلکه بر اساس آنچه بوده و هست دفاع می شود؟ دفاع بماند، آن ها حتی معرفی هم نمی شوند. ما در علوم انسانی نباید به گونه ای برخورد کنیم که ملتی فاقد هویت، تاریخ فرهنگی و علمی و فقط مصرف کننده هستیم. چرا از استناد به گذشته های علمی و فرهنگی خود دریغ می کنیم، و یا از آن دفاع نمی کنیم و پیوندی بین گذشته و حال ایجاد نمی نماییم؟ دلایل این امر می تواند عدم اطلاع، کم اهمیت دانستن آن، برای خوشایند دیگران، صعوبت دسترسی به منابع ملی و سهولت دسترسی به منابع خارجی و یا موارد دیگر باشد. هر چه باشد، این امر نشانگر آن است که ما در مصارف علمی و فرهنگی در پیروی و تقلید از دیگران راه افراط را پیموده ایم و دست کم به سنت نقد توجه نکرده ایم. شما اگر به نمایشگاه های کتاب به ویژه در سطح بین المللی سری بزنید، می بینید که غربیان هنوز آثار

قدمای خود را با تحلیل های نو مورد نقد، بررسی، تحلیل و تجلیل قرار می دهند و آنها را زنده نگه می دارند، در کلاس های خود به تدریس آنها می پردازند و در مورد آنها پژوهش های نو می کنند و به طور مستقیم یا غیرمستقیم به آنها می بالند. این نمونه کوچکی از مسائل بسیار علمی و فرهنگی است که اگر به آن توجه شود می تواند در همه شئون زندگی ما تأثیرگذار باشد.

اشتباه نشود، نگارنده مخالف استفاده از نظرات غربیان در حوزه های علمی و فنی و حتی علوم انسانی نیست. اما یکجانبه گرایی و انحصارگری را نوعی الگوی بد مصرف علمی و فرهنگی می داند و نادیده گرفتن همه هويت و هستی شرقی، ملی و اسلامی را از سربى اعتنايى و يا نادانى امرى مضر تلقى مى کند و با آن مخالف است. در جایی که انواع و اقسام گرایش ها و پارادایم های فکری غربی نقل محافل علمی و مجلات دانشگاهی می شود، بحث درباره گذشته و حال ایران و اسلام، گویی بدل به نوعی عتیقه شناسی می شود که نه در زندگی جاری، بلکه باید در موزه ها به دنبال آن گشت. بگذریم از این که ملتی که زنده است از آنچه دارد ولو کم حداکثر استفاده را می کند و با روحیه ای پر غرور و تهاجمی به میدان مبارزه علمی و فرهنگی می شتابد. باز هم مثالی دیگر. به این دو بیت شعر فردوسی توجه کنید و پیام آن را با پیام های دیگر مقایسه کنید که می گوید:

توانا بود هر که دانا بود ز دانش دل پیر برنا بود
ز نیرو بود مرد را راستی ز سستی کژی زاید و کاستی

بخشی از پیام این دو بیت همان شعار معروف «دانایی، توانایی است.» و یا به تعبیر دیگر دانش قدرت است، که دل پیر را جوان می کند، آدم را همیشه شاداب نگه می دارد، این نیرو موجب راستی و درستکاری و باعث پرهیز از کجروی، کمبود و کج رفتاری می شود. این پیام را در برابر «دانش قدرت است» که آن را منسوب به آگوست کنت می دانند بگذارید - که بعد ها از زبان بسیاری به ویژه آلونین تافلر هم بگونه های دیگر شنیده شد - و حاصل آن را در جوامع غربی و جهان امروز بررسی کنید که از قدرت چگونه استفاده می شود و برای چه مصارفی به کار می رود. در عین حال که دو فرهنگ بحث قدرت و توانایی را در دانش و دانش اندوختن می داند،

فضای فرهنگی‌ای که این دو می‌سازند از زمین تا آسمان با هم متفاوت است. ضمن این که آن که در این گفتار مقدم است، فضل بیشتری دارد!

این دو نمونه‌ای از صدها بلکه هزاران مفاهیم ارزنده انسانی، فرهنگی و علمی است که در فرهنگ ایرانی - اسلامی ما وجود دارد ولی آن را از بیگانه تمنا می‌کنیم و به عنوان مصرف‌کننده قلمداد می‌شویم. بنابراین در دنیای پر رقابت فعلی، و به ویژه در مصارف علمی و فرهنگی باید تجدید نظر کنیم و الگوی خود را از مصرف‌کننده صرف به شریک و رقیب فرهنگی و علمی تغییر دهیم و اگر هم می‌خواهیم رشد کمی مقالات خود را با حضور در بعضی از انواع مجلات به رخ بکشیم، توجه داشته باشیم که مهم‌تر این است که بگوییم حاصل این حضور چه بود و نتیجه این افزایش کمی مقالات چه دستاورد کیفی داشت زیرا که دنیا تشنه حرف نو و افکار راهگشای جدید به ویژه در مسائل فرهنگی و علمی است.

همه می‌دانند که صدا و سیما را دانشگاه بزرگ جمعی دانسته‌اند. در این که این دانشگاه به وظایف خود آشناست و آن را خوب انجام می‌دهد و به ویژه در مسائل علمی و فرهنگی بر طبق شاخص‌های حساب شده حرکت می‌کند و مخاطب خود را عموم مردم می‌داند و یا افشار خاصی را مد نظر دارد، محصول کار فیلمسازان بر طبق الگوها فرهنگی است و یا هر گروه با انگیزه‌های خاص خود سوژه‌یابی و یا سوژه‌سازی می‌کند و آن را برای عرضه به صدا و سیما می‌دهد سخن بسیار است و مرتبط با این مجله نیست. اما بدون شک، صدا و سیما نقش فراوانی در جذب مشتریان و مخاطبان کتابخانه‌ها دارد و جاذبه‌های آن مانع از مطالعه، آن هم مطالعه جدی به ویژه برای جوانان شده است. در عین حال، آنچه می‌توان به آن تاکید کرد این است که کتابخانه‌های عمومی اگر نه در همه مسائل فرهنگی، دست کم در بخش عمده‌ای از آن می‌تواند با صدا و سیما سهم و در تدوین و اجرای الگوی بهینه مصارف و به ویژه مصارف فرهنگی نقش آفرین باشد.

جالب است بدانیم که به استثنای وزارتخانه‌های فرهنگی چون علوم، تحقیقات و فناوری، فرهنگ و ارشاد اسلامی، آموزش و پرورش پس از صدا و سیما، نهاد کتابخانه‌های عمومی بزرگترین نهاد پر جمعیت کشور است که در همه نقاط کشور دارای شعبه و شعباتی است.

جالب‌تر این که این نهاد بزرگ، نهادی خصوصی است و به تعبیر رایج، مردم نهاد^۱ است که می‌تواند علاوه بر داعیه‌دار بودن در تولید، در توزیع و مصرف هم حرفی برای گفتن داشته باشد. اگر تولید و نمایش الگوهای علمی و فرهنگی توسط صدا و سیما با همه تأثیراتی که دارد از طرف عده‌ای با اقبال کامل روبرو نشود و برای مثال، بعضی از روی تعریض بگویند که "اینها همه فیلم است و با واقعیت متفاوت است"، کتابخانه‌های عمومی می‌توانند الگوهایی زنده، پویا و پرتحرکی برای ارائه الگوهای فرهنگی به جامعه به نمایش بگذارند. این الگوهای مصرف به معنای عام آن شامل تصحیح نگاه، تولید و مصرف است. نهاد کتابخانه‌های عمومی و همه واحدهای آن هم در برنامه‌های داخلی خود می‌توانند دارای الگوی بهینه مصرف شوند و هم می‌توانند مبلغ و مشوق الگوی مصرف برای همه مناطقی که در شعاع نفوذ آنان قرار دارند باشند.

نهاد کتابخانه‌های عمومی کشور با تقویت نیروهای انسانی خود از طریق استخدام‌های جدید- که اغلب دارای درجه کارشناسی و کارشناسی ارشد اند- به همراه نیروهای پرتجربه و توان سابق می‌توانند در این زمینه سهم بسیار زیادی داشته باشند. به نظر می‌رسد که همه دست‌اندرکاران و مسئولان تبیین و تعیین الگوی مصرف باید در کنار صدا و سیما به نقش کتابخانه‌های عمومی توجه کنند و آنها را صمیمانه درگیر برنامه‌ریزی و اجرای الگوی بهینه مصرف به ویژه در امور فرهنگی نمایند. نهاد کتابخانه‌های عمومی نیز از این فرصت بدست آمده می‌تواند بهترین بهره‌ها را برد و در تعیین الگوی مصرف فرهنگی پیشگام باشد و از طریق آموزش، پژوهش، اجرای برنامه‌های سازنده و مثبت دست به کاری زند که هم فرهنگ جامعه را نسبت به مصرف بهینه آماده کند و هم مردم را در نقش‌ها و نقش‌آفرینی‌ها شریک نماید و هم نسبت به هزینه‌های نابجای منابع به نام علم و فرهنگ هشدار دهد. فصلنامه پیام کتابخانه خواستار است تا مقالات علمی و پژوهشی علاقه‌مندان و صاحب‌نظران را در حوزه اصلاح الگوی مصرف علمی و فرهنگی دریافت و منتشر کند و در این زمینه به افراد متخصص، کارشناسان و پژوهشگران داخلی نهاد هم بسیار امیدوار است.